



۸. تأثیرگذاری حکومت در رفتار دینی

نکته دیگری که بسیار قابل توجه است، شکل‌گیری اخلاق و رفتار اخلاق دینی در چنین جوامع است. اگر در چنین جامعه‌ای گریز از دین و یا انحطاط اخلاقی وجود دارد، آئینه حکومت است، زیرا در نگاه آن امام، حکام تأثیرگذار در رفتار دینی هستند و مردم دین خود را از حکومت‌ها می‌گیرند: الناس علی دین ملوکهم. به دلیل موقعیت و نقش ویژه‌ای که حکومت در فرهنگ‌سازی و سیاست اقتصادی دارند، خصوصیتی نمادین پیدا کرده و الگویی برای حرکت مردم می‌شوند، این بیان امام (علیه‌السلام) بسیار قابل تأمل است: «أَمَّا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ»^{۱۳} مردم با پادشاهان همراه هستند. الگوگیری مردم نه تنها به دلیل ویژگی نمادین حکام، بلکه ناشی از خصلت فایده‌گرایی و تبعیت عموم آدمیان است که به دنبال جلب منافع خود، حرکت اجتماعی و موضع‌گیری‌هایشان را تنظیم می‌نمایند. بنابراین، قهرام مردم آنجا می‌روند که قدرت تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری متمرکز باشد. به همین دلیل، حضرت امیر (علیه‌السلام) بر حساسیت انتخاب رهبر صالح و خطرات حکومت جور تأکید می‌کنند و تأثیر شگرف تغییرات حکومتی بر ارزش‌های جامعه را گوشزد می‌نمایند و می‌فرمایند: «إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ» چون اندیشه‌ی اصلاحی شکل گرفت و یا خود سلطان به تغییرات بازگردد، زمانه دگرگون شود. معنای این سخن این است که وقتی شیوه رفتار زمامدار جامعه تغییر کرد، و یا نظام سیاسی دگرگون شد، ارزش‌های جامعه چنان دچار تحول می‌شود که گویا زمانه تغییر کرده است.

البته معنای این سخن تنها جنبه سلبی آن نیست، بلکه ارزش و اهمیت حاکم عادل مورد توجه و تمجید امام قرار گرفته و به برتری او در میان خلق خدا اشاره شده است: «فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ أَعْدَلُ هُدًى وَ هَدًى... وَأَنَّ سَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ أَمَامٌ جَائِزٌ ضَلَّ بِهِ،»^[۱۴] بدان که فاضل‌ترین بندگان خدا پیشوایی است دادگر، هدایت شده و راهبر... و بدترین مردم نزد خدا پیشوایی است ستمگر، خود گمراه و موجب گمراهی.

پی‌نوشت

۱. سخنرانی در نگارستان امام خمینی اصفهان در شب جمعه ۲۷/۹/۹۳
۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳، خطاب به مالک اشتر.
۳. همان،
۴. همان، خطبه ۳۲.
۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.
۶. همان خطبه ۲۱۶.
۷. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۸. خطبه ۳۲
۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲
۱۰. همان، خطبه ۱۲۶
۱۱. همان، نامه ۵۳
۱۲. خطبه ۱۳
۱۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰
۱۴. خطبه ۱۶۴

سَمَرٌ سَمِيرٌ وَمَا أَمْجَمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا! لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَؤُا إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ لَهُمْ.^{۱۰} آیا به من دستور می‌دهید که برای پیروزی خود، از جور و ستم، در حق کسانی که بر آنها حکومت می‌کنم استمداد جویم!؟

به خدا سوگند تا عمر من باقی، و شب و روز برقرار، و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز به چنین کاری دست نمی‌زنم. در این بیان امام ترک انجام کار به هر قیمت به معنای پایبندی به رعایت ارزش‌هاست.

۶. شیوه برخورد با مردم و به‌ویژه مخالفان

شیوه برخورد با مردم در نامه پنجاه و سوم نهج البلاغه آمده است که در زیر بخش‌هایی از آن مطرح می‌شود.

وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحُّ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ...^{۱۱}

قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت و محبت و لطف کن، و مانند حیوان درنده‌ای نسبت به آنان مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری! زیرا آنها دو گروه بیش نیستند، یا برادران دینی تواند، و یا انسان‌هایی همسان در خلقت.

و جالب آنکه امام به کارگزاران خود هشدار می‌دهد که مبدا به ستم کردن روی آورید و بگویید من مأمور و معذورم، زیرا هیچ کس در پیشگاه خدا معذور نیست. وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ مُرْفَاطَعٌ... مگو من مأمورم (و بر اوضاع مسلط هستم)، امری که منم و باید اطاعت شود.

وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَ تَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَ أَلْزِمَ كَلَامَهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ

نبایستی نیکوکار و بدکار در پیشگاه تو برابر و یکسان باشند؛ زیرا این نگرش، نیرومندترین عامل در بی‌تفاوتی نیکوکاران نسبت به نیکوکاری و تشویق بدکاران نسبت به بدکاری است؛ و هر کدام را مطابق کارش پاداش ده!

۷. آثار و نتایج انحطاط

استبداد و بی‌عدالتی و ستم در جامعه آثاری بر جای می‌گذارد و جامعه منحط را نمایان می‌سازد. عقب‌ماندگی و بی‌فرهنگی و خرابی و روزمرگی یکی از نشانه‌های چنین جوامعی است. ظاهرگرایی و بی‌توجهی به اخلاق نمونه دیگر چنین جوامع استبدادی و نظامی‌گری و قلدرمآبی است. وقتی میان این کشورها و کشورهای دیگر مقایسه می‌شود، روشن می‌گردد که چگونه این بی‌تدبیری آثار گوناگونی را برجای می‌گذارد که امام (علیه‌السلام) مطرح می‌کند: أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقُ وَ عَهْدُكُمْ شِقَاقُ، وَ دِينُكُمْ نِفَاقُ، وَ مَا وَ اَكُم زُعَاقُ... بِأَلَدِكُمْ أَنْتُمْ بِأَلَدِ اللَّهِ تَرْبِيَةٌ أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ وَ أَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ.^{۱۲}

اخلاق و ارزش‌ها به سوی انحطاط پیش رفته و عهد و پیمان و وعده و وعید جایگاهی ندارد و دینداری به دورویی و تظاهر و ریا کشیده شده است. جایگاهتان پلشت... و شهرهای شما دارای کثیف‌ترین زمین در شهرهای خداوندی است، نزدیکترین شهر به آب و دورترین آنها از آسمان، در این بیانات هم امام ویژگی‌های محیط زندگی را در کنار رفتار نامناسب اعراب یادآور می‌شوند.

جهان‌های معماری

دکتر سعید خاقانی

عضو هیأت علمی گروه معماری

دانشگاه شاهرود

مقاله ۲

هر فرهنگ در یک حوزه سمبولیک زیست می‌کند.^۱ حوزه سمبولیک، حوزه زبانی و معنایی است که هر چند مرتبط، اما فراتر از بعد سخت‌افزاری فرهنگ‌ها وجود دارد. این حوزه سمبولیک، زبان ارتباط با جهان واقعیت و درجه کنترل ما انسانها بر دنیای اطرافمان است. هنر، فلسفه، دین و علم در یک نگاه کلی، و لباس پوشیدن، برنامه‌های تلویزیونی و شکل معماری همه در چارچوب این فضا شکل می‌گیرد. اما شکل رابطه این دو، یعنی بُعد سخت‌افزاری و نرم‌افزاری فرهنگ‌ها کدام است؟ واقعیت این است که این دو بر هم منطبق نیستند، یعنی جهانی که به حوزه برداشت‌ها و آرزوهای ما از جهان تعلق دارد و جهانی که دست در ساخت آن برده‌ایم، حتی ماهیتاً، تابع‌النعل بالنعل یکدیگر نیستند؛ هر چند ایده‌آل‌های ما در شکل دادن واقعیت دنیای ما نقش دارند و از آن سو، توانایی‌های سخت‌افزاری ما، دامنه و شکل آمال‌مان را مشخص می‌کند. شکل رابطه‌ای که این دو جهان دارند، نشان‌دهنده نگرش ما به جهان هستند.

تفسیرهای آشنایی در این زمینه وجود دارد. خوانش اُرتدکس مارکسیسم، یا همان نظریه روبنا، زیربنا، یک رابطه یک‌طرفه از پایین به بالا بین این دو قایل است، یعنی زیربنای جامعه، روبنا یا همان حوزه سمبولیک جامعه را شکل می‌دهد. هر چند که چپ جدید این تفسیر مکانیکی را رد می‌کند و استقلال برای حوزه روبنا قایل می‌شد.^۲ سرمایه‌داری لیبرال در

۱. حوزه (Field) در ادبیات بوردیو (Bourdieu) جایی است که عوامل اجتماعی و جایگاه اجتماعی‌شان در آن قرار دارد. در اینجا، واژه سمبولیک نیز به معنای کل حوزه معناشناختی و زبان‌شناختی یک فرهنگ، و نه سمبل به معنای نشانه است.

۲. برای شناخت چپ جدید یا مارکسیسم فرهنگی و دیگر‌گرایی‌های مارکسیسم رجوع کنید به: بشیریه، حسین. تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه‌های مارکسیستی (تهران: فی، ۱۳۹۱).



این رابطه دوطرفه را در حوزه فرهنگ رایج امروز ایران می‌توان دید. وضعیتی که در اینجا دیده می‌شود، همزیستی دو جهان متفاوت به موازات هم است. دانشگاه و به‌ویژه حوزه علوم انسانی، و حوزه فرهنگ به معنای تولیداتی که در حوزه‌ای بالاتر و بیرون از بافت زندگی روزمره اتفاق می‌افتد، در عین خواست تغییر جهان ما در ظاهر، صرف مباحثی است که در یک جهان بسته و با فاصله از واقعیت شکل می‌گیرد.

حوزه تخیل و پیشرفت، یک نگاه خطی بین جهان تصورات و جهان تصویرش برقرار می‌کند، یعنی مسیری مخالف نگاه کمونیستی. حوزه علم پیش‌برنده کیفیت زندگی، و تبلیغات و صنعت فرهنگ تهییج‌کننده خیال سازنده این دنیاست، یعنی موتور حرکت‌دهنده واقعیت سخت‌افزاری جهان است. اما در جامعه امروز ایران این رابطه به چه شکل است؟ چه رابطه‌ای بین حوزه به اصطلاح فرهنگی و واقعیت جامعه نهفته است؟ بین متون هنر در دانشگاه‌های ما و واقعیت هنر در جامعه، و یا متون معماری در مجله‌ها و دانشکده‌های ما و واقعیت معماری شهرهایمان چه رابطه‌ای نهفته است؟ آیا صرفاً این تطبیق نداشتن دو جهان، تفاوت ایده‌آل‌ها و اجزای ناقص آنها در واقعیت است؟ هر چند قایل به این نیستم که این رابطه همه جا یکسان و همگن است، سخن این نوشته این است که شکل ویژه‌ای از ارتباط بین این دو جهان در جامعه امروز ایران برقرار است.

ایرج میرزا تصویری در یکی از شعرهای خود ارائه می‌دهد که به تفسیر این رابطه کمک می‌کند. ایرج مرد زیرکی بود و نگاه جامعه‌شناختی نافذی داشت، هر چند این نگاه پشت زبان و مضمون خاص شعرا و - اگرچه این دو از هم جدا نیستند و اغلب طنزی سیاه را به نمایش می‌گذارد - گم شده است. ایرج در «عارف‌نامه» اش حکایتی مسأله‌دار را مطرح می‌کند و به نظر نویسنده، این وضعیت فراتر از مسخره کردن الگوهای اخلاقی درون جامعه آن روز است. در این شعر، ایرج داستان زنی را حکایت می‌کند که در حین رضا دادن به عمل جنسی در اتاق درون دالان خانه، حجاب خود را محکم نگه می‌دارد. توصیه ایرج در انتهای این حکایت در نقد این تناقض این چنین است:

چو زن تعلیم دید و دانش آموخت
رواق جان به نور دانش افروخت
به هیچ افسون ز عصمت بر نگرود
به دریا گر بیفتد تر نگرود^۱

ایرج شاید می‌خواهد بی‌ارزشی صورت ظاهر را، و ضرورتاً اخلاقی درونی را نشان دهد. اما به نظر نویسنده، ایرج هر چند ناخودآگاه، لزوم حضور همزمان دو جهان موازی را نشان می‌دهد. هم‌کناری این دو ضد بی‌معنا نیست. نگاه داشتن حجاب ترفندی است برای فرار از عذاب وجدان از عملی که این زن بدان تن داده است. در کلامی دیگر، این پایبندی در

ظاهر است که این بی‌اخلاقی درونی را قابل تحمل ساخته است. این نشان‌دهنده شکل رابطه اجتماعی ظریفی از درستی‌ها در جهت جهانی نادرست است. وضعیت ارائه شده یک وضعیت جهانشمول است. این هم‌کناری دو وضعی متضاد به چه معناست؟ این دیالکتیکی از دو وضعیت متضاد را نشان می‌دهد، بدون اینکه به کنشی بینجامد، یعنی یک رابطه ایستای دوطرفه و وابسته به هم. موجودیت هر دوی این وضعیت متضاد به یکدیگر وابسته است.

نمونه‌های این موارد زیاد است. مثال آشنای این وضعیت رابطه بین سرمایه‌داری و بخشندگی است. دستگاهی که خود باعث خانمان‌سوزی بسیاری شده است، حال در نقش بخشنده به همین بیچارگان ظاهر می‌شود. این شکل رابطه، همان‌گونه که در اخلاق مسیحی توسط نیچه و بخشندگی در دنیای امروز توسط ژیزک معرفی شده است، یک رابطه درونی و دوطرفه است.^۲ در حوزه دینی این رابطه دوطرفه بین گناه و توبه اتفاق می‌افتد. فردی که در طول سال، انسان نه چندان مؤمن و درستکاری بوده است، در رمضان و محرم یک دوره کوتاه بازگشت به ایمان و نیکوکاری را می‌گذراند و این یک آرامش روح است. این همیشه نه بازگشتی منطقی در جهت عوض کردن رویه کلی فرد، که بازگشتی مقطعی است و تضمینی است برای ادامه روند عادی زندگی در همان شکل گذشته آن. خلئی که درون یکی از دنیاهاست، دیگری را به وجود می‌آورد و وجود دیگری، آرامشی است برای ادامه حیات اولی به همان شکل. این جهان دومی، ایدئولوژی در معنایی است که ژیزک تعریف می‌کند، یعنی حوزه‌ای که تضمین‌کننده ادامه حیات وضع موجود است.^۳ ایدئولوژی آن چیزی است که یک وضعیت خاص را به عنوان یک وضعیت طبیعی عرضه می‌کند. شاید مثالی به روشن کردن این وضعیت کمک کند. فرض کنید که من کاسب نه چندان با انصافی باشم که صندوقچه صدقاتی دارم که هر روز پولی درون آن می‌اندازم و این کار به من می‌گوید که تو انسان خیلی بدی هم نیستی، و آرامشی به من عرضه می‌کند که بی آن شاید امکان

۲. رجوع کنید به:

Zizek, S. The Sublime Object of Ideology (London, Verso, 2009).

۳. ایدئولوژی اینجا متفاوت از ایدئولوژی مارکسیستی به معنای آگاهی کاذب است. ژیزک ایدئولوژی را یک فانتزی ناخودآگاه می‌داند که ساختاردهنده واقعیت است. در

این زمینه رجوع کنید به:

Zizek, S. Mapping Ideology (London: Verso, 2012).

۱. رجوع کنید به دیوان کامل ایرج میرزا، عارف‌نامه.



صحبت‌های دربارهٔ
موسیقی سنتی، در باب
معانی و مفهوم آن و
ضرورت گسترش آن،
اغلب بدون برنامه و
الگوی عملی در جهت
اشاعه و همراه کردن
آن در بطن زندگی
روزمره، صرفاً جهانی
جدا از جهان روزمره
مصرف موسیقی در
جامعهٔ ماست که خود
الگوها و خواست‌های
خود را البته در این
وضعیت بی‌برنامه و رها
شده دنبال می‌کند.

و وضعیت منفی (Negation) آن و از این دو سنتزی هم‌این و هم‌آن، و نه‌این و نه‌آن بیرون می‌آید و همین موتور محرکهٔ تاریخ است.^۲ موضع منفی، تناقض عینیت یافتهٔ وضعیت ساده و بسیطی است که در این کشمکش، وضعیتی استعلایی از درون آن بیرون می‌آید. به‌طور مثال، در برابر مفهوم بسیط وحدت، کثرت جهان واقعی شکل می‌گیرد و از درون این دو، مفهوم وحدت در کثرت بیرون می‌آید که یک مفهوم متعالی از جمع این دو است. اما وضعیت مورد اشاره در اینجا، نه یک تنش درونی بین دو وضعیت ذهنی و عینی، بسیط و پیچیده، که بیشتر به دو کفهٔ یک ترازو شبیه است، که تضاد و فاصله‌شان ضامن تعادل این وضعیت است، وضعیت به‌ظاهر متعادلی که بی‌هر کدام امکان‌پذیر نبود. نکته در اینجا است که سوی ایدئولوژیک، سوی دیگر را به‌عنوان وضعیت طبیعی عرضه می‌کند. قرار نیست وضعیتی بیرون از این شکل بگیرد. این رابطهٔ دوطرفه را در حوزهٔ فرهنگ رایج امروز ایران می‌توان دید. وضعیتی که در اینجا دیده می‌شود، همزیستی دو جهان متفاوت به موازات هم است. دانشگاه و به‌ویژه حوزهٔ علوم انسانی، و حوزهٔ فرهنگ به معنای تولیداتی که در حوزه‌ای بالاتر و بیرون از بافت زندگی روزمره اتفاق می‌افتد^۳، در عین خواست تغییر جهان ما در ظاهر، صرف مباحثی است که در یک جهان بسته و با فاصله از واقعیت شکل می‌گیرد. به همان شکل که در رابطه‌های دوطرفی بالا صحبت کردیم، بسیاری از مباحث فرهنگی در جامعهٔ ما نه در جهت تغییر واقعیت، که غسل تعمیدی بر واقعیت موجود و صدقه‌ای است برای حذف عذاب وجدان و ادامهٔ بقای وضع موجود.

مثال‌های این رابطه را بسیار می‌توان جست. صحبت‌های دربارهٔ موسیقی سنتی، در باب معانی و مفهوم آن و ضرورت گسترش آن، اغلب بدون برنامه و الگوی عملی در جهت اشاعه و همراه کردن آن در بطن زندگی روزمره، صرفاً جهانی جدا از جهان روزمرهٔ مصرف موسیقی در جامعهٔ ماست که خود الگوها و خواست‌های خود را البته در این وضعیت بی‌برنامه و رها شده دنبال می‌کند. در اینجا نه شناخت واقعیت موسیقی در جهان واقعی و نظم و استعلای آن در نظر است و نه همگانی کردن و واقعیت‌پذیر کردن آنچه به شکل ایده‌آل مطرح می‌شود.

۲. کتابهای عمومی بسیاری در جهت شناخت فلسفهٔ هگل وجود دارد. به‌عنوان یک مقدمه رجوع کنید به: سینگر، پ. هگل. ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند (تهران: طرح نو، ۱۳۹۰).

۳. در مورد تعاریف فرهنگ رجوع کنید به: آشوری، داریوش. تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ (تهران: آگه، ۱۳۹۳).

ادامهٔ زندگی بدین شکل نبود. در اینجا فرد خواستار درستی کل نیست، بلکه با این صدقه، می‌خواهد آب پاکی بر نادرستی کل بریزد. این بدان معناست که بعضی خوبی‌ها، غسل تعمیدی جزئی بر بدی‌های کلی ماست تا به همان شکل بمانند. از این دست ایدئولوژی‌ها در جهان ما زیاد است. لب کلام این نوشته هم این است که این رابطهٔ ایدئولوژیک، بین حوزهٔ فرهنگی امروز ایران و واقعیت جامعه برقرار است.

از دیدگاه نظری این رابطه چند ویژگی دارد. اول آنکه این یک رابطهٔ نامتقارن است. یکی واقعیت جهان و دیگری بخش ایدئولوژیک کوچکی است که تنها ضامن ادامهٔ حیات واقعیت به همین شکل است. بخشندگی در جهان سرمایه‌داری بخش ناچیزی را شامل می‌شود، و دورهٔ بازگشت دینداری فصل کوتاهی در زندگی عادی انسان به ظاهر توبه‌کار است. یکی بُعد واقعی و اصلی زندگی و دیگری بخش کوچک و ایدئولوژیک آن است. باتای (Bataille) این وضعیت را به شکل رابطهٔ تابو و شکستن آن نشان می‌دهد که این دو به شکل نامتقارن وابستهٔ هم هستند و شکستن تابو، باعث زایل شدن آن نمی‌گردد.^۱ ویژگی دوم، وابستگی بین این دو است، بدین معنا که یکی بدون دیگری امکان‌پذیر نیست. این یک اصل مهم در این شکل از رابطه است. سرمایه‌داری بدون مفهوم بخشش وجدان راحتی نخواهد داشت و امکان ادامهٔ آرام زندگی، و بخشندگی بدون سرمایهٔ نامتقارن سرمایه‌داری، که پولدار و فقیر را شکل می‌دهد، امکان‌پذیر نبود. گناهکار بدون توبه عذاب وجدان داشت و توبهٔ بی‌گناه معنا نداشت. سومین جنبه این است که همچون دیالکتیک هگلی، نمی‌باید انتظار سنتزی بیرون از این وضعیت را داشت که در آن این تضاد به یک برآیند همگن برسد. تنش بین این دو وضعیت در یک فاصله نگاه داشته می‌شود تا هر دو به همین شکل بمانند. بخشندگی در دنیای سرمایه‌داری ایده‌آلی نیست که بخواهد کل نظام سرمایه‌داری را به سمت الگویی اخلاقی‌تر و عادلانه‌تر بکشاند، بلکه نمایشی است تا واقعیت بی‌اخلاق و ناعادلانهٔ آن به همین شکل ادامه پیدا کند. نامتقارن بودن، وابستگی و عدم سنتزی بیرون از این وضعیت از ویژگی‌های این رابطهٔ دوطرفه است.

برخلاف این شکل از رابطهٔ دو امر متضاد، دیالکتیک هگلی بر پایهٔ تنش بین دو قطب شکل می‌گیرد، یعنی بین تز

1. D. Hollier, Against Architecture: The Writings of Georges Bataille, trans. B. Wing. Cambridge, MA: MIT Press, 1989 (p. 114).

اگر حوزه سمبولیک
یک فرهنگ را شبکه‌ای
زبانی و معنایی بدانیم
که به متعلقان آن
امکان ارتباط با جهان
و کنترل آن را می‌دهد،
این جهان ایدئولوژیک
موازی، دروغی است که
تنها امکان همزیستی
در جهان تلخ واقعیت
را می‌دهد و نه امکان
رویاری و در دست
گرفتن آن را.

در اینجا توافقی نانوشته بین دو جهان متضاد دیده می‌شود. اغلب نظریه‌های هنر که در دانشکده‌های امروز ایران تدریس می‌شود، یا تاریخ نظریه‌های غربی است یا اشاعه دیدگاه‌های سنت‌گرا در باب ارزش هنرهای سنتی ایران است. از آن سو، واقعیت هنر و جایگاه واقعی آن در زندگی روزمره زندگی امروزی ایرانی‌هاست که به دست بازار و خواست‌های واکاوی نشده‌ای سپرده شده است و زندگی کج‌دار و مریز خود را بدون متولی و برنامه مشخص جدا از جدل‌های دانشگاهی و دایره بسته اهالی هنر طی می‌کند. هر چند در این بین دو خواست درست وجود دارد، یکی شناخت خواست‌ها و جایگاه واقعی هنر در جریان زندگی امروز و نظم و استعلائی آن، و دیگری نگاه عملگرایانه در باب مسیریایی که بتواند ایده‌آل‌ها و مباحث دانشگاهی را واقعیت‌پذیر کند، اما اصل این جهان، حرکت موازی دو جهان مستقل در کنار هم و بی‌ارتباط درونی با هم است: یکی واقعیت رها شده هنر در جامعه، و دیگر مباحث بسته دانشگاهی که گوینده و مخاطب آن یکی است. واقعیت این است که این دو بی‌هیچ خواست درونی تغییر یکدیگر، ضامن بقای هر دو به این شکل بسته و ناقص هستند.

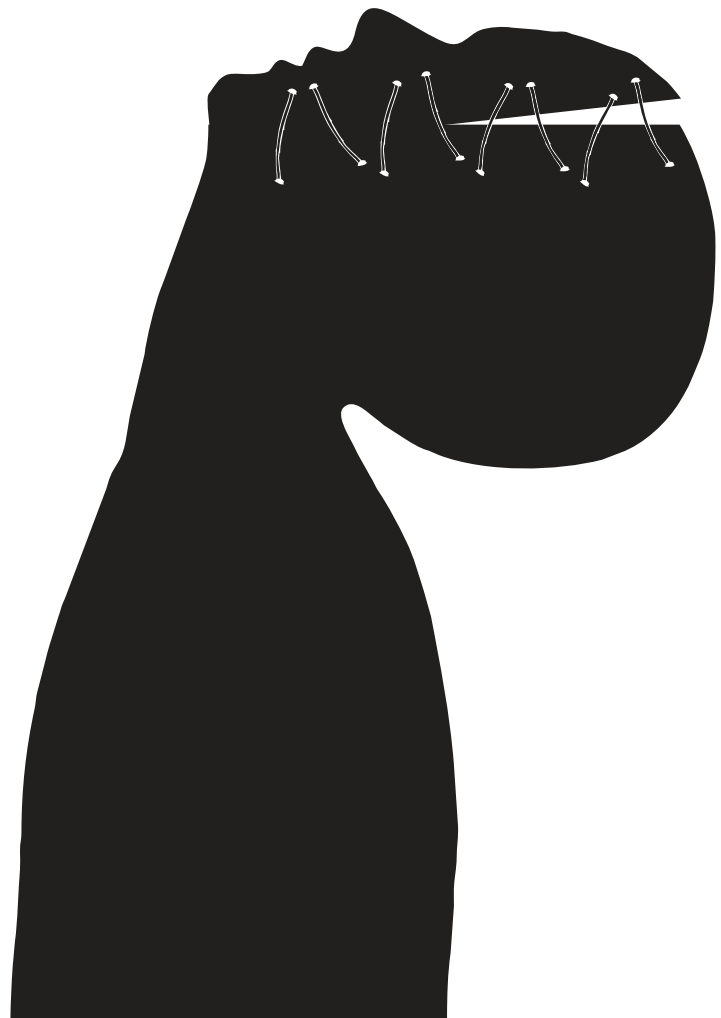
قابطه بخش نظری مربوط به معماری ایران را ذکر ارزش‌های معماری سنتی ایران به خود اختصاص داده است.^۱ یک دستگاه زبانی و معنایی که درون خود مباحثی را شکل می‌دهد. موازی با این جهان، جهان به اصطلاح بساز و بفروشی معماری امروز در شهرهای ایران است. این زیستن در دو جهان کاملاً متفاوت است و این دانشجوی معماری است که عبور از آن دو جزیره جدا افتاده را بعینه حس می‌کند. وضعیت مشابه این در تاریخ معماری غرب هم دیده می‌شد. بازرسان بهداشت و مهندسان سازه کسانی بودند که در نبود نظریات کاربردی معماران، معماری جدید غرب را شکل دادند. جایی که معماران در مورد سبک درست فلان ساختمان و شکل ستون و طاق بناها صحبت می‌کردند و اینکه شهر دایره‌ای زیباتر است یا شهر ستاره‌ای، این بازرسان بهداشت بودند که با روبه‌رو شدن با واقعیت شهرهای صنعتی مثل منچستر و لیورپول به این نتیجه رسیدند که مناطق صنعتی می‌بایست از مناطق مسکونی جدا شود، شهرها باید فاضلاب داشته باشد، از هم جدا باشند، و اینکه ساختمان‌های سفید و ساده، شهر زیباتری می‌سازند. وقتی که هنوز کارخانه‌ها و ایستگاه‌های قطار با سنگ و ملات ساخته می‌شد، این مهندسان سازه بودند که ساختمان‌های فلزی را باب کردند و به شیوه ساخت دکورهای بیهوده بر واقعیت روز معماری انتقاد کردند.^۲

اینجا با دو جهان مستقل روبه‌رو هستیم. درون یکی، زبانی بسته می‌بینید که معنایش از درون دستگاه معنایی خودش بیرون می‌آید. این یک گفتمان بسته بیرون از واقعیت جامعه است که منطق و زبان خود را از دایره بسته نشانه‌ای خود می‌گیرد. نه مخاطب این زبان و گفتمان، جهان بیرون است و نه امتداد عملی برای تغییر واقعیت دارد. در اینجا صحبت از ایده‌آل‌ها به یک آیین بدل می‌شود که صرف صحبت کردن از آنها کافی است. در اینجا ایده‌آل‌ها تبدیل به یک سری شی (Fetish) می‌شوند و اگر هم کسی پیدا شود که معنای واقعی آنها را بجوید و قصد تغییر واقعیت را داشته باشد، آرامش خواب این جهان را برهم می‌زند. کسانی هم در این حوزه قلم می‌زنند و داد تظلم سر می‌دهند

۱. متون سنت‌گرایی همچون شتون، بزرگه‌ارت، گنون و به‌ویژه نصر متون حاکم در دانشکده‌های هنر و معماری ایران است. برای نمونه رجوع کنید به: نصر، سیدحسین.

هنر و معنویت/ اسلامی. ترجمه رحیم قاسمیان (تهران: حکمت، ۱۳۹۲).

۲. رجوع کنید به: گیدنون، ز قضا، زمان و معماری: رشد یک سنت جدید. ترجمه منوچهر مزینی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲).





اغلب نظریه‌های هنر
که در دانشکده‌های
امروز ایران تدریس
می‌شود، یا تاریخ
نظریه‌های غربی است
یا اشاعه دیدگاه‌های
سنت‌گرا در باب
ارزش‌های هنرهای
سنتی ایران است. از
آن سو، واقعیت هنر و
جایگاه واقعی آن در
زندگی روزمره زندگی
امروزی ایرانی‌هاست
که به دست بازار و
خواست‌های واکاوی
نشده‌ای سپرده شده
است و زندگی کج‌دار
و مریض خود را بدون
متولی و برنامه مشخص
جدا از جدل‌های
دانشگاهی و دایره
بسته اهالی هنر طی
می‌کند.

این بدان معنی نیست که جهان واقعی بی‌هنجار است، بلکه نیاز به درک و پذیرش ساز و کار آن به‌عنوان روندی بیرون از الگوهای ذهنی ماست. راه درست برخورد با واقعیت می‌باید از طریق «علم واقعیت» باشد و نه خواست ذهنی ما از آن. با شناخت این علم، جهان ایدئولوژیک می‌باید به نیرویی درونی و نه بیرونی، به‌عنوان موتور محرکی برای شکل دادن، تغییر و استعلای واقعیت عمل کند. در مباحث مربوط به شهرسازی، شهر اسلامی آن‌سان که در ذهن بسیاری از اهالی دانشگاهی است، دنیایی ذهنی است که شمایل و کارکرد ایده‌آل‌ش را از دریچه ذهن آفرینندگانش جسته، و از آن سو شهر واقعی ایرانی-اسلامی به خود به‌عنوان چیزی غلط و گم‌کرده راه واگذاشته می‌شود. یک نگاه درست، می‌باید به شناخت و پذیرش این شهر واقعی و تغییر آن به سمت و سوی درست از درون بپردازد و نه ساخت جهانی زیبا از درستی‌ها اما ذهنی. شاید این امر آنقدر واضح به نظر برسد که فراموش شود در بسیاری از امور، همچون هنر، خانواده، زن، اقتصاد، جامعه و نظیر آن، از یک سو به دنبال یک الگوی ذهنی درست می‌گردیم و از سوی دیگر واقعیت بیرونی این امور به خود رها شده است. این گفته به معنای دست کشیدن از ایده‌آل‌ها نیست، بلکه درونی کردن آنها در جهان واقعی و شکل دادن یک رابطه دیالکتیکی درست بین ایده‌ها و واقعیت برای تغییر واقعی جهان است.

اگر زن داستان ایرج حجاب‌اش را فرو می‌گذاشت، درد بی‌اخلاقی مطلق، امانش را می‌برید. از آن سو پند زهد نیز در گوش واقعیت او نمی‌رفت؛ پند زهد در اینجا همان نگاه ایدئولوژیک است که واقعیت غریزه را نادیده می‌انگارد. راه اخلاقی برون‌رفت از این وضعیت، همان‌طور که ایرج در نظر داشت، بینش و شناخت درست است. جهان واقعیت و جهان ایدئولوژیک نیز می‌باید به یک شناخت بینجامد، تا نه در خیال زیبا اما ذهنی و غیرواقعی ایدئولوژی گم شود، و نه در ابتدال واقعیت بی‌شناخت و ولنگار، به حال خود رها شود. درستی گاهی دریچه اطمینان‌بخش جهان غلط است و به همین دلیل گناهکارتر از آن. درستی آنگاه درست است که به ساختار و واقعیت درست بینجامد و نه فقط ایده‌آلی در خود و برای خود^۲ بیرون از واقعیت، چرا که ممکن است تنها سوپاپ اطمینانی برای ماشین غلط زندگی گردد.

که اغلب خود را از واقعیت به خاطر سخیف دانستنش بیرون کشیده‌اند. از یک سو، جهانی ایدئولوژیک است که دست خود را به تضادها و امیال معمول جهان واقعی آلوده نمی‌کند و از آن سو، واقعیتی است که به خود رها شده و ساز و کار خود را می‌جوید. جهان ایدئولوژیک، هر چند قصد درونی تغییر واقعیت را ندارد، آن را صاحب ارزش نمی‌داند و نگاهی رو به پایین بدان دارد. در این شرایط، واقعیت نیز رسم کنار همزیستی با این جهان را می‌آموزد، اما سر در کار خویش می‌گیرد. این دو همچون دو کفه ترازو به تغییر دیگری واکنش نشان می‌دهد. هرگاه جهان ایدئولوژیک بزرگتر می‌گردد و حتی قصد دست‌اندازی به واقعیت را پیدا می‌کند، جهان واقعی کنار می‌کشد، زیرزمینی‌تر می‌شود و رسم‌های نوبی برای دور زدن و پیدا کردن مسیر خود پیدا می‌کند. از آن سو، وقتی واقعیت عوض می‌شود و مسائل‌اش تغییر می‌کند، جهان ایدئولوژیک از تیغ انتقادش می‌کاهد، زبانش را تغییر می‌دهد و شیوه‌ای نو از برخورد پیدا می‌کند.^۱ این دو، دو جهان موازی با سازوکار خود اما وابسته به همدیگر هستند و تا جایی که مرزهای خود را بشناسند، به زندگی کج‌دار و مریز اما متعادل خود ادامه می‌دهند.

اما حقیقت آن است که این جهان درستی نیست. در این شرایط، هرچه می‌گذرد، جهان ایدئولوژیک بیشتر و بیشتر خالی و فقیر می‌شود و جهان واقعی بدون شناخت و منطق درست، رو به قهقرا می‌گذارد. اگر حوزه سمبولیک یک فرهنگ را شبکه‌ای زبانی و معنایی بدانیم که به متعلقان آن امکان ارتباط با جهان و کنترل آن را می‌دهد، این جهان ایدئولوژیک موازی، دروغی است که تنها امکان همزیستی در جهان تلخ واقعیت را می‌دهد و نه امکان رویارویی و در دست گرفتن آن را. جهان فرهنگی امروز ایران یک زبان بسته است که در چارچوب بسته معناشناختی و زبان‌شناختی خود مانده است، در حالی که واقعیت جریان رها شده خود را دنبال می‌کند، یعنی یک نوع ولنگاری بی‌منطق. راه برون‌رفت از این بن‌بست چند چیز است. اول آنکه جهان ایدئولوژیک جایگاه واقعیت را به‌عنوان امر واقعی و مستقل بپذیرد. جهان ایدئولوژیک یک جهان ذهنی است و ساز و کار خود را از انتظام درونی خود می‌جوید، اما جهان واقعی نه چندان یک‌دست و همگن است و نه مطابق با این الگوی ذهنی است.

۱. همین کشمکش را، یکی عقب‌نشینی خواست نامشروع مرد در برابر زبان تند زن، و دیگری نرمش زن در برابر پیشروی مرد را، در حکایت ایرج میرزا هم می‌توان دید.

۲. در تفکر هگلی «for itself» و «in itself».